گفت‌وگوی «جوان» با کرامت مظفری از رزمندگان و نویسندگان دفاع مقدس

هر روز که می‌گذرد ثبت خاطرات جنگ سخت‌تر می‌شود

هرجای جبهه آقامهدی باکری را می‌دیدی که مثل یک بسیجی ساده فعالیت می‌کرد

■ علیرضا محمدی

کرامت مظفری ینگجه از رزمندگان دفاع مقدس است که از اولین سال جنگ تحمیلی تا انتهای آن، به تناوب در جبهه‌های دفاع مقدس حضور یافته و در عملیات مختلف شرکت کرده است. او از آن دسته رزمندگانی است که پس از پایان دفاع مقدس، خدمت در جبهه فرهنگی را بهترین شیوه در پاسداشت حماسه‌آفرینی‌های رزمندگان یافته و از این رو، علاوه بر فعالیت در جبهه فرهنگی و تحقیق و نگارش خاطرات شهدا و رزمندگان دفاع مقدس، دو عنوان کتاب در خصوص شهدای شاخص استان اردبیل منتشر ساخته است. در گفت‌وگویی که با این رزمنده و فعال فرهنگی داشتیم، سعی کردیم علاوه بر مرور خاطراتش از سال‌های دفاع مقدس، به دو کتابی که نوشته است بپردازیم.

اولین بار چه زمانی به جبهه رفتید؟ آن موقع چند سال داشتید؟

من متولد سال ۴۳ در روستای ینگجه ملامحمد در ۱۸ کیلومتری اردبیل هستم. اولین بار ۱۶ ساله و دانش‌آموز دبیرستان بودم که به همراه دو نفر از همکلاسی‌هایم به نام‌های هوشنگ عبدی و بهنام نامور به جبهه اعزام شدیم. خدابیامرزد شهید غریبانی را. ایشان یک سرهنگ انقلابی ارتشی بود که بعدها ترور شد. این شهید بزرگوار ما را معرفی کرد و به جبهه فرستاد. قبل از اعزام به جبهه، من و دوستانم در انجمن اسلامی مدرسه فعالیت می‌کردیم و با دانش‌آموزانی که جذب تفکرات ضدانقلاب مثل توده‌ای‌ها، منافقین و... شده بودند، بحث و درگیری داشتیم. با پیش‌زمینه‌های موجود، شهید غریبانی ما را جذب کرد و از آنجایی که با شهید چمران و ستاد جنگ‌های نامنظم ارتباط داشت، من و هوشنگ و بهنام را در قالب یک گروه ۵۰ نفره به این ستاد در جبهه جنوب فرستاد. اواخر سال ۵۹ به اهواز رفتیم. آنجا با ارتشی‌ها همکاری می‌کردیم.

از همان زمان ارتباط‌تان با جبهه را حفظ کردید؟

وقتی من و دوستانم از جبهه به مدرسه برگشتیم، معلم‌مان آقای اسماعیلی از ما خواست شرایط جبهه را سر کلاس به بچه‌ها توضیح بدهیم. من به نمایندگی از دوستان رفتم و شرایط را توضیح دادم و با اشاره به کسانی که جذب منافقین شده بودند، گفتم همین‌ها هستند که در جبهه گرای ما را به دشمن می‌دهند و خودشان هم به سمت مدرسه‌ای که آنجا استقرار داشتیم خمپاره شلیک می‌کنند. سال بعد چهارم دبیرستان بودیم که یک گروه عضویاب از طرف سپاه آمدند و من و هوشنگ و بهنام را گزینش کردند. ما دقیقاً از ۱۲ اسفند ۶۰ به عضویت سپاه درآمدیم. من چون نیروی گزینش بودم و عضویاب، محقق و مصاحبه‌گر اولیه بودم، مدتی جبهه نرفتم اما دو دوستم نیروی رزمی بودند و بیشتر از من در مناطق عملیاتی حاضر شدند. البته سال ۶۱ توانستم اجازه حضور در جبهه را بگیرم و در عملیات مسلم بن عقیل شرکت کردم.

کلاً در چه عملیاتی حضور داشتید؟

در سه ماهی که به عنوان بسیجی به جبهه اعزام شده بودیم و در کنار نیروهای ارتشی بودیم، بچه‌های ارتش یک عملیاتی انجام داند که متأسفانه موفقیت‌آمیز نبود. بعد از آن، برای اولین بار به عنوان پاسدار در عملیات مسلم بن عقیل در دی‌ماه ۱۳۶۱ شرکت کردم. آن موقع مسئول ارزیابی تیپ بودم اما اجازه حضور در میدان را پیدا کردم و توانستم به عنوان نیروی رزمی و مسئول یک دسته در عملیات شرکت کنم. بعد از مسلم بن عقیل در عملیات‌های والفجر مقدماتی، والفجر یک و والفجر ۲ حضور داشتم. سال ۶۵ با اینکه مسئول پرسنلی سپاه اردبیل بودم، به همراه یک گروه ۳۰۰ نفره آموزش‌هایی مثل شنا، بلم‌رانی و... را در سد دز در فول پشت سر گذاشتیم و به عنوان نیروی پدافندی در قالب گردان حضرت علی‌اصغر(ع) به فرماندهی آقای نظمی به فاو رفتیم. بعد در همان سال ۶۵ در دو عملیات کربلای ۴ و ۵ شرکت کردم. در کل ۳۰ ماه سابقه حضور در مناطق عملیاتی دفاع مقدس را در پرونده خدمتی‌ام دارم.

دو همکلاسی‌تان که برای اولین بار با هم به جبهه رفتید چه سرنوشتی پیدا کردند؟

هر دوی‌شان جزو نیروهای رزمی بودند و سابقه حضورشان در جبهه بالای ۵۵ ماه بود. هم بهنام و هم هوشنگ در بسیاری از عملیات دفاع مقدس شرکت کردند و به مقام جانبازی نائل آمدند. متأسفانه بهنام سال‌ها پس از اتمام جنگ بر اثر یک سانحه از بالای پشت بام افتاد و به رحمت خدا رفت. هوشنگ هم در عملیات مختلفی مثل والفجرها، خیبر، بدر و... شرکت کرد و ۳۵ درصد جانبازی داشت. ایشان حتی پس از بازنشستگی دو بار در جبهه دفاع از حرم حضور یافت و در این جبهه نیز مجروح شد. هوشنگ الان هم به خدمتش برای کشور و انقلاب ادامه می‌دهد.

شما سال‌ها رزمنده لشکر ۳۱ عاشورا بودید، نام این لشکر با شهید باکری عجین شده است، چه خاطره‌ای از ایشان به یاد دارید؟

شهید باکری فرمانده مخلص و باصفایی بود که خیلی از اوقات مثل یک نیروی بسیجی در خطوط مقدم نبرد حضور می‌یافت. به‌اصطلاح از آن فرماندهانی بود که خودش جلو می‌رفت و بعد به نیرو می‌گفت پشت سرم بیا. یک بسیجی به تمام معنا بود. در عملیات مسلم بن عقیل سعادت داشتم که از نزدیک با ایشان ارتباط داشته باشم. آن موقع لشکر عاشورا هنوز در قالب تیپ بود. ما در سمت چپ ارتفاعات سلمان کشته حضور داشتیم. بعد به دره سان‌واپا رفتیم. آنجا شهید باکری از من خواست به بالای ارتفاعات بروم و به آقای جمشید آتش‌افروز فرمانده گردان حاضر بگویم حدود ۳۰ نفر از نیروهایش را به پایین دره بیاورد. باکری اعتقاد داشت که نیروهای دشمن اعم از تانک‌ها و نفرات‌شان دیر یا زود از این دره عبور خواهند کرد و ما باید به مصاف آنها برویم. به صلاحدید ایشان نیروها را به صورت منظم در دره چینش کردیم. بعد حدود ۱۲ روز در همان جا ماندیم و عاقبت با آمدن تانک‌های دشمن، بچه‌های آرپی‌جی‌زن با آنها درگیر شدند و تعدادی از تانک‌ها را منهدم کردند و تعدادی از نفرات دشمن هم به اسارت درآمدند. بعد از فروکش کردن درگیری‌ها، من به اتفاق تعدادی از بچه‌ها اسرا را به عقب منتقل کردیم اما در بازگشت دیدیم بسیاری از دوستانی که در منطقه مانده بودند، به شهادت رسیده‌اند.

چطور شد که بعد از دفاع مقدس تصمیم گرفتید در حوزه فرهنگی فعالیت کنید؟

من از همان نوجوانی به کارهای فرهنگی و عقیدتی علاقه داشتم. در دبیرستان فارابی مسئول انتشارات انجمن اسلامی مدرسه بودم و قرائت قرآن را هم برعهده داشتم. در سپاه هم کارهای فرهنگی و عقیدتی را با جدیت دنبال می‌کردم. چنانچه در دانشکده شهید مطهری سپاه، مربی روخوانی، روانخوانی، تجوید، صوت، لحن و علوم قرآنی بودم. پیش از آنکه در حوزه دفاع مقدس شروع به نگارش کتاب بکنم، چون رشته تحصیلی‌ام حقوق بود، دو عنوان کتاب «ایمنی و سوانح و مبارزه با قاچاق کالا و مواد مخدر» نوشتم. بعد سال ۸۲ که به کربلا مشرف شدیم، سفرنامه‌ای تحت عنوان «هفت روز در حریم ولایت» به رشته تحریر درآوردم. نهایتاً سال ۹۳ که به عنوان مدیر اجرایی کنگره ۱۳ هزار شهید اصناف مشغول خدمت شدم، به اتفاق همکارانم ۳۵ عنوان کتاب در خصوص ۳۵ شهید شاخص اصناف کل کشور را تهیه و تدوین کردیم که به شخصه کار نگارش کتاب شهید شاخص اصناف استان اردبیل با عنوان «دیده‌بان سبلان» را برعهده گرفتم.

دیده‌بان سبلان در خصوص کدام یک از شهدای دفاع مقدس است؟

این کتاب زندگینامه شهید غلامحسین دیده‌بان، شهید شاخص اصناف استان اردبیل را شامل می‌شود. شهید دیده‌بان پیش از انقلاب در ارتش خدمت می‌کرد اما چون مذهبی بود و می‌خواست شئونات اسلامی را رعایت کند، در محیط آن زمان ارتش با او برخورد می‌شد. مثلاً ایشان ریش می‌گذاشت اما طبق قوانین ارتش طاغوت، با او برخورد می‌شد. همین آزار و اذیت‌ها باعث می‌شود شهید دیده‌بان از ارتش استعفا بدهد و همزمان که به جرگه انقلابی‌ها می‌پیوندد، در بازار مشغول کار می‌شود. بعد از انقلاب ایشان و خانواده‌شان در خدمت انقلاب و جنگ بودند. چنانچه پسر ایشان در دفاع مقدس به شهادت می‌رسد. خود شهید دیده‌بان هم به‌رغم آنکه به عنوان یک فعال بازاری، ده‌ها ایستگاه صلواتی برای رزمنده‌ها برپا کرده بود و کاروان پشتیبانی از جبهه‌ها را راه می‌انداخت، خودش هم از حضور در جبهه غافل نبود و عاقبت سال ۶۵ در عملیات کربلای ۵ به شهادت می‌رسد.

«پسران آقاسید» دومین کتاب شما در خصوص شهدای جنگ تحمیلی است، کمی در مورد این کتاب بگویید.

بعد از کنگره شهدای اصناف، بنده در سال ۹۵ مدیر اجرایی کنگره ۱۴ هزار شهید کارگری شدم. اینجا بود که ذیل کتاب‌های تدوین شده در خصوص شهدای شاخص کارگری، خودم نگارش کتاب سه شهید خانواده محدث خلخالی به نام‌های شهیدان سیدعلی، سیدعباس و سیدتقی محدث خلخالی را برعهده گرفتم. این شهیدان بزرگوار هر سه فرزندان یک عالم و روحانی مبارز به نام حاج‌سیدمسلم محدث خلخالی بودند که از همدوره‌ای‌های روحانی مبارزی چون آیت‌الله موسوی اردبیلی به شمار می‌رفت. نام کتاب نیز برگرفته از این پدر بزرگوار شهداست. ایشان سال ۱۳۵۳ در حالی که بچه‌هایش در سنین نوجوانی و حتی کودکی قرار داشتند به رحمت خدا می‌رود و پسرهای خانواده با کارگری در کارگاه آهنگری روزگار می‌گذرانند. لذا هر سه این شهدای بزرگوار در زمره شهدای کارگری به شمار می‌رفتند. در این کتاب یک فصل به زندگینامه پدر شهیدان و سه فصل نیز به هر کدام از این برادران شهید اختصاص داده شده است.

در حوزه دفاع مقدس چه کتاب دیگری را در دست نگارش دارید؟

قبل از آن توضیحی را عرض کنم. الان که ما با هم صحبت می‌کنیم، حدود ۳۳ سال از اتمام جنگ می‌گذرد. خیلی از رزمندگان دفاع مقدس پا به سن گذاشته‌اند و متأسفانه بسیاری از والدین شهدا از دنیا رفته‌اند. هر روز که می‌گذرد، حفظ، ثبت و نشر خاطرات دفاع مقدس سخت‌تر می‌شود. به همین خاطر اخیر سعی کردم علاوه بر نوشتن خاطرات دوران جنگم، این خاطرات را در کنار خاطرات بیش از ۲۵۰ رزمنده روستای‌مان و همین طور پنج شهید، ۱۵ جانباز و چهار آزاده این روستا، ذیل کتابی به انتشار برسانم. به نظر من اگر در هر کدام از استان‌ها یا شهرها و حتی روستاها چنین حرکت‌های خودجوشی صورت بگیرد، بسیاری از خاطرات دفاع مقدس از خطر حذف رهایی پیدا می‌کنند و بخش بخش این خاطرات می‌توانند تصویر بهتری از تاریخ دفاع مقدس را در اختیار نسل‌های آینده قرار دهند.

وادی کتاب

معرفی کتاب طائر قدسی

۲ سال و ۸ ماه زندگی مشترک و یک دنیا حرف

■ غلامحسین بهبودی

کتاب طائر قدسی، زندگی شهید مدافع حرم امین کریمی، از مجموعه کتاب‌های روایت فتح است که مدتی است در خصوص شهدای مدافع حرم منتشر می‌شوند. این کتاب نیز همچون شیوه مرسوم زندگینامه شهدا، برگرفته از گفت‌وگوهایی با خانواده و همرزمان شهید است که نگاهی به داشته کتاب می‌اندازیم.

امین کریمی پاسدار جوانی است که اول فروردین ۱۳۶۵ در مراغه به دنیا می‌آید. چون پدرش نظامی بود و در مناطق عملیاتی دفاع مقدس حضور داشت، روز تولد او، مادر مجبور می‌شود به همراه برادر شوهر و مادر شوهرش به بیمارستان شهید بهشتی مراغه برود و امین در چنین شرایطی متولد می‌شود.

کتاب با روایت‌های مادر شهید شروع می‌شود. نویسنده (مریم عرفانیان) قبل از هر فصلی، راوی را معرفی می‌کند. هرچند تمامی وقایع از زبان خانواده و همرزمان شهید روایت می‌شوند، ولی قلم نویسنده به روایت داستانی گرایش دارد.

«سه سال مراغه بودیم و بعد آمدیم تهران، یک روز برای خرید روغن کوپنی به ده‌لویزان در شمال‌غرب تهران رفته بودم که یک‌دفعه دلم شور افتاد. وقتی برگشتم خانه هنوز در را باز نکرده بودم که سر و صدای نگین بلند شد. با گریه می‌گفت:

> شهید امین کریمی به عنوان مسئول آموزش تخریب به سوریه می‌رود. چند بار هم اعزام می‌گیرد. کسی که این مسئولیت را داشت، نباید خط مقدم می‌رفت ولی امین عقیده دیگری داشت. به خطوط نبرد می‌رفت و از چیزی باک نداشت

«امین مرده... امین مرده...»

این کتاب ۲۵۶ صفحه‌ای با راوی‌های متعدد، سراسر زندگی شهید کریمی را تورق می‌کند. بعد از دوران کودکی و نوجوانی شهید که راوی آن مادرش است، قدم به دوران جوانی امین می‌گذاریم که بخش عمده روایت‌های آن را همسر شهید برعهده دارد.

تا این جای روایت متوجه می‌شویم که امین از همان نوجوانی جذب فعالیت‌های بسیج می‌شود و با علاقه‌ای که به کار در سپاه داشت، به این نهاد انقلابی می‌پیوندد و با عشق و علاقه خاصی آموزش‌های متعدد را پشت سر می‌گذارد.

زندگی مشترک شهید کریمی درست در آخرین روز سال ۹۱ شروع می‌شود و درست دو سال و هشت ماه ادامه پیدا می‌کند؛ یعنی تا زمان شهادتش در سوریه.

در این بخش از زبان همسر شهید می‌خوانیم: «هیچ وقت فکر نمی‌کردم این همه حرف برای گفتن داشته باشم و او نباشد! عمر زندگی مشترک ما خیلی کوتاه بود؛ فقط دو سال و هشت ماه. با نگاهی پر از اشک وصیتنامه‌اش را برای چندمین مرتبه می‌خوانم...»

نویسنده در فصول زندگی خصوصی و خانوادگی شهید کریمی، از روایت‌های نگین، خواهر بزرگ‌تر شهید نیز بهره می‌برد. در ذیل خاطرات خواهر، به بحث سوریه رفتن‌های امین به صورت صریح‌تری اشاره می‌شود: «فردایش که می‌خواست برگردد سوریه باز برای خداحافظی آمد محل کارم. موقع رفتنش خیلی بی‌تاب بودم. به همکارانم گفتم دیگه برادرم رو نمی‌بینم.»

شهید امین کریمی به عنوان مسئول آموزش تخریب به سوریه می‌رود. چند بار هم اعزام می‌گیرد.

کسی که این مسئولیت را داشت، نباید خط مقدم می‌رفت ولی امین عقیده دیگری داشت. به خطوط نبرد می‌رفت و از چیزی باک نداشت. او عاقبت روز ۳۰ مهر ۱۳۹۴ در حاشیه شهر حلب به شهادت می‌رسد.

حاجی گلپیچی داشت مداحی می‌کرد که گفت: «خوش به حالت شهید کریمی!» خشکم زد. فهمیدم آن کربلایی که جواد الله‌کرم توی بیسیم حرفش را زد، امین بوده! کربلایی آن روز صبح امین بود! آشنایی‌ام با امین به یک ماه هم نرسید اما مختصر بود و مفید.

وقتی شنیدم شهید شده، چفیه را انداختم روی سرم و خاطرات یک ماه با هم بودن‌مان را مرور کردم. یادم آمد پلاکم را داده بودم به او تا چیزی برایش ببافد تا بیندازم گردنم. با بند چتری که در کوله‌اش داشت درستش کرد. یکی از یادگاری‌های امین که هنوز برایم مانده همان پلاک است با بند چتر...

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۲۰۸

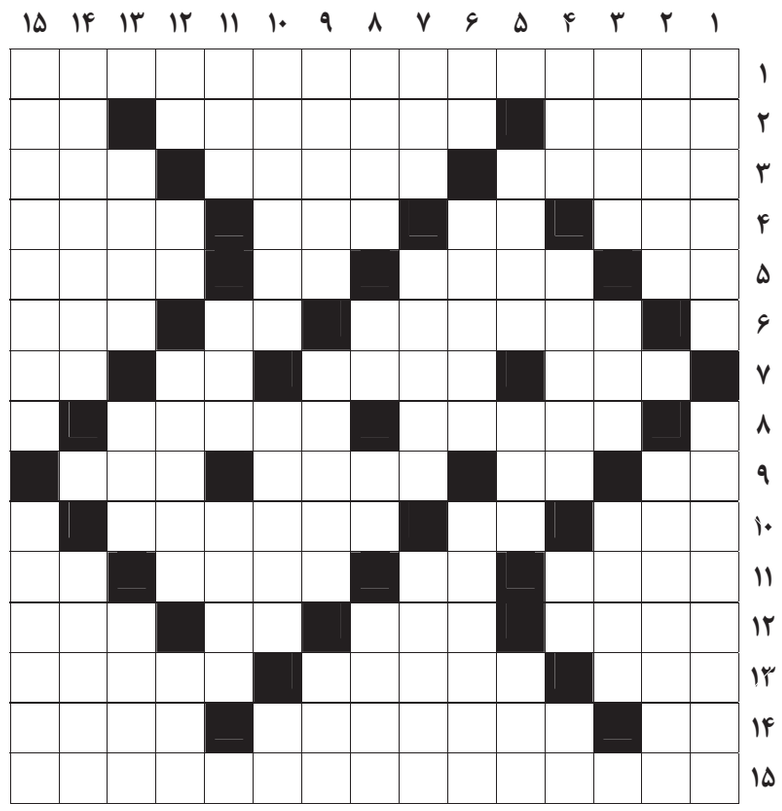

از راست به چپ

■ ۱- امام علی(ع) آنان را بزرگ‌ترین مردم برشمرده‌اند ■ ۲- از بخش های اوستا- کشوری در شرق آسیا که مسلمانان خود را بر اثر ظلم و ستم آواره کرده است- حرف خطاب ■ ۳- شب‌ها- سرخرگ- برداشت محصول زراعی ■ ۴- برادر ایرج و تور- گشاده- چینه دیوار- سرگشته ■ ۵- کلمه شگفتی- ساقه خوراکی- آش- لقب شاهان مغول ■ ۶- چشم‌انداز مغازه- چانه گیلانی- از امراض جلدی ■ ۷- دوام- دوست- قلب دوم- سرای مهر ■ ۸- نماز انفرادی- نوعی ماشین سنگین ■ ۹- زهر- نمایش تلویزیونی- آدم آهنی- بزرگی ■ ۱۰- اختیار کامل- نت میانی- گوسفند استرالیایی ■ ۱۱- دوچرخه‌سوار می‌زند- شهر آرامگاه پروین اعتصامی- پول آذربایجان و ترکمنستان- حرف فاصله ■ ۱۲- خدا- شجاع- حرص و طمع- خدا انسان را از آن آفریده است ■ ۱۳- موشک ضد تانک- نوعی کولیس برای اندازه گیری دقیق- کودن ■ ۱۴- رودی در چین- اتوبان- نان لوله‌ای ■ ۱۵- آخرین پادشاه بزرگ سلسله تیموری

از بالا به پایین

■ ۱- بیماری تخریب مغزی و کبدی- نوعی ابر ■ ۲- گله بزرگ اسبان- سیاستمدار و فیلسوف ایتالیایی که قایل بود هدف وسیله را توجیه می‌کند ■ ۳- نام قدیم ویتنام- از سنت‌های حسنه اسلامی- جوهر بلوط ■ ۴- نارس- نامی در شاهنامه- ناپسند- یک و یک ■ ۵- منزل ترکی- از نام‌های خدا- سنگینی چیزی ■ ۶- رطوبت- فر و شکوه- سؤال و همه‌پرسی ■ ۷- آنتن پهن- دروازه ورود به مواد مخدر- کارشناس امور فنی ■ ۸- محافظ شخصی- رمق آخر- شهر خرما- کارگردان فیلم به آهستگی ■ ۹- دندان‌های نیش- پشت سر هم- بدان و آگاه باش ■ ۱۰- روشن و آشکار- خرج و مخارج متفرق و غیر ضروری- کوزه بزرگ ■ ۱۱- پسوند نگهدارنده- رونوشت- کم عرض ■ ۱۲- شامل همه- مردن از غصه- قلعه اسماعیلیان- رنگ آسمان ■ ۱۳- پرنده‌ای شبیه کبک- ناپاکی- مبتکر ■ ۱۴- دانشگاهی در امریکا- ببر فرنگی ■ ۱۵- محل صدور احکام عجیب و غریب در روزگاران گذشته- ایالتی در امریکا

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

۱	۹							
۸		۶		۱	۷	۳		
						۴		
			۷	۹	۳			
	۶		۱					۵
	۲							۸
۶		۴					۲	
			۵	۲			۸	
		۳					۴	

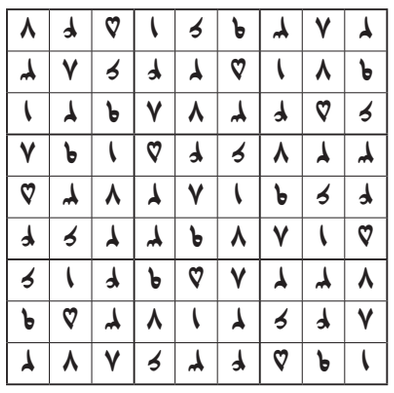

جدول کلمات متقاطع
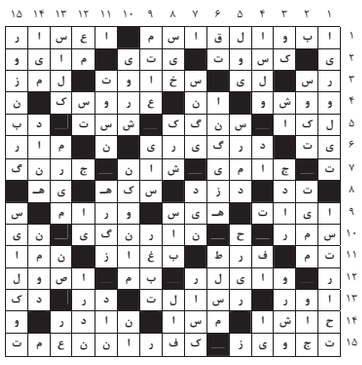
پاسخ جدول شماره ۶۲۰۷